

جوابیه نقد

مصطفی صادقی

در پاسخ به آنچه به عنوان نقد مقاله آمده است، نویسندگان محترم پاسخ زیر را در این زمینه به دفتر نشریه ارسال کردند که عیناً از نظر خوانندگان می‌گذرد.

نقد کتاب یا نقد آرای دیگران، کمک به پیشرفت دانش است. نویسندگان این کتاب از این امر استقبال می‌کنند. همان گونه که معارف دینی و سیره ائمه معصومین^{علیهم‌السلام} بر این امر توصیه و تأکید فراوان کرده‌اند. چندی پیش نیز سردبیر محترم، جناب حجت‌الاسلام والمسلمین استاد پیشوایی، یکی از همین نکات را به نویسنده یادآور شد. نیز تشکر کرده، عرض کردم در چاپ‌های بعدی اصلاح خواهد شد.

اکنون نیز از دوستان خوب گروه تاریخ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^{علیه‌السلام} بخصوص صدیق ارجمند و فاضل گرامی، جناب حجت‌الاسلام آقای دکتر جباری تشکر می‌کنیم که زمینه تضارب آرا را فراهم کردند.

نویسندگان کتاب، بنا بر پاسخ‌گویی نداشتند؛ زیرا از قبل اذعان به اشکالات تاییبی کتاب دارند و دسته‌ای هم ممکن است اختلاف برداشت در مطالعه باشد. در عین حال، به جهت تأکید برخی عزیزان مطالبی را از باب امتثال ایشان یادآور می‌شویم. بار دیگر، از نویسنده و مجله تشکر می‌کنیم.

اولاً، دانسته است که تاریخ تفکر، با خود تفکر تفاوت ماهوی دارد و آنچه در کتاب آمده، اولی است. ولی ناقد محترم آن را تفکر به حساب آورده است. ثانیاً، ممکن است نویسندگان چنین تصور کنند که ناقد گرامی بر تاریخ اسلام و تشیع و دوره حضور احاطه کامل ندارد؛ چون به ما آموخته‌اند که برای فهم هر دوره تاریخی، باید چنان بر آن مسلط بود که گویی در آن زمان زیست می‌کنی. از این رو، به نظر می‌رسد، بخشی از اختلاف آرا در برداشت از گزارش‌های تاریخی است و مطالعه جامع و دقیق، همراه با دقت و تفکر و تأمل و تحلیل، می‌تواند به نزدیک شدن هرچه بیشتر به فضای آن عصر کمک کند.

در پاسخ اینکه گفته شده: «تبیینی بدعت‌گونه از آغاز تشیع ارائه شده که تداعی منشأ عرفی می‌کند نه الهی»، باید گفت:

اولاً، تعبیر «بدعت» در چنین مواردی، مصداق ندارد. ثانیاً، بحث بدیعی نیست و دیگران این راه را رفته و چنین نظری داشته‌اند. ثالثاً، رویکرد تاریخی است و طبعاً نگاه عرفی خواهد بود. هرچند نگاه الهی همان است که شما می‌فرمایید که پیامبر تعبیر «شیعه» را به کار برده است و کسی این را انکار نمی‌کند.

اینکه گفته شده: «تعبیر شیعه عثمان، متداول نبوده و اصلاً چندان دسته‌بندی در کار نبوده است». باید گفت: بحث لغت است نه اعتقاد. این امر با مراجعه به منابع روشن می‌شود: چنان‌که در روایتی از امام باقر علیه السلام این تعبیر آمده (الکافی، ج ۴، ص ۵۱۸). شیخ مفید نیز مواردی این واژه را به کار برده است (الجمل، ص ۱۳۶ و ۲۳۵).

ناقد محترم در مواردی مکرر، از استنادات خود به کتب خطبایی، چون خوارزمی (م ۵۶۸)، یا مخالفان شیعه مانند ابن حجر هبتمی (م ۹۷۴) مؤلف *الصواعق* در ردّ شیعه، یا مؤلفان دوره‌های متأخر، مانند سیدعلی‌خان (م ۱۱۲۰) و قندوزی (م ۱۲۹۴) بسنده کرده است. شایسته بود به منابع دست اول و آثار بزرگان و مفاخری همچون شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید و سیدمرتضی نیز ارجاع می‌دادند.

اما اینکه گفته شده: «به‌هیچ وجه به عموم کسانی که خلافت امیرمؤمنان را پذیرفته بودند، شیعه اطلاق نمی‌شد»، در پاسخ باید گفت: تاریخ را نمی‌توان تغییر داد، بلکه قدری باید با دقت آن را مطالعه و تحلیل نمود. شایسته است در نسبت‌هایی که به سیره ائمه معصومان علیهم السلام داده می‌شود، دقت بیشتری شود. اینکه در مقاله حاضر، ظاهر قضیه صلح امام حسن علیه السلام، ذلیل شدن شیعیان دانسته شده، با رویکرد اثر و نویسنده تناسب ندارد. ائمه بسیار والاتر از چنین تصویری هستند.

در پاسخ اینکه گفته شده: «تضعیف کتاب‌های اصیل شیعه»، باید گفت: فقط نقلی از علامه *شعرانی* درباره جعلی بودن کتاب سلیم آمده است. این امر به معنای پذیرش نظر ایشان یا تضعیف کتب شیعه نیست. تنها نقل یک نظریه است که ممکن است در جای خود نقد شود.

به هر حال، نویسندگان بار دیگر از نویسنده محترم و نشریه تشکر نموده، و تذکرات علمی را در چاپ‌های بعدی مدنظر خواهند داشت.